

پس همان‌طور که پدر شما رحیم است رحیم باشید

لوقا ۶، ۳۶ - ۴۲



پس همان‌طور که پدر شما رحیم است رحیم باشید. «37 درباره دیگران قضاوت نکنید تا خود مورد قضاوت قرار نگیرید. محکوم نکنید تا محکوم نشوید. دیگران را ببخشید تا بخشیده شوید. 38 بدهید که به شما داده خواهد شد، پیمانۀ درست و فشرده و تکان داده شده و لبریز در دامن شما ریخته خواهد شد، زیرا با هر پیمانۀ‌ای که به دیگران بدهید با همان پیمانۀ، عوض خواهید گرفت.» 39 همچنین مثلی برای ایشان آورد: «آیا یک کور

می‌تواند عصاکش کور دیگری باشد؟ مگر هر دو در گودال نخواهند افتاد؟ 40 شاگرد بالاتر از استاد خود نیست اما وقتی تحصیلات خود را به پایان برساند به پایۀ استادش خواهد رسید. «41 چرا به پرکاهی که در چشم برادرت هست نگاه می‌کنی و هیچ در فکر تیری که در چشم خود داری نیستی؟ 42 چطور می‌توانی به برادرت بگویی 'ای برادر، اجازه بده آن پرکاه را از چشمت بیرون بیاورم'، در صورتی که تیر داخل چشم خود را نمی‌بینی؟ ای ریاکار، اول تیر را از چشم خود بیرون بیاور آن وقت درست خواهی دید که پرکاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری.

« فیض روح القدس از باز مدد فرماید. دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد. » این شعر از حافظ یک شعر است که او برای توصیف زندگی مسیحی نوشته شده بود. شما می‌توانید همین کاری را که عیسی مسیح انجام داد انجام دهید؟ آیا این کار برای ما بیش از حد بزرگ نیست؟ مسیحیان نیز گناهکار هستند بنابراین ما برای خودمان زندگی می‌کنیم و نمی‌توانیم، مانند عیسی، تمام زندگی خود را برای دیگران به ارمغان بیاوریم. سوال امروز همین است: آیا بخشش امکان دارد؟ آیا هنوز هم عشق در میان ما امکان پذیر است؟ آیا هنوز هم ممکن است که من دیگران را ببخشم. همچنین، حتی کسی که نسبت به ما دشمن است؟ عیسی می‌خواهد به ما راه رحمت و راه بخشش را آموزش دهد. اما در ابتدا، او با سه مثال توضیح می‌دهد چگونه انسان‌ها معمولاً با یکدیگر همکاری می‌کنند: اولین مثال از راهنمای نابینایان است. اگر من راه را در یک شهر غریب جستجو کنم، خیلی خوشحالم هستم چون یک سیستم ناوبری وجود دارد. دستگاه کوچک بر روی گوشی من می‌تواند به من جای دقیق را نشان دهد. اما، اگر ماهواره‌ها گیج شوند، چه کار می‌کنم؟ هیچ چیز وجود ندارد که بتواند به من انقدر آسیب بزند از این که من متوجه شوم که در یک مسیر کاملاً اشتباه راهنمای شده‌ام! همین‌گونه است اگر کسی زندگی خود را به معلم دروغین اهدا کند. هنگامی که عیسی از رهبران نابینا صحبت کرد، او اغلب به معلمان قانون را اشاره کرد. آنها گفتند که می‌بینند به این علت که قانون را خوب می‌شناسند. با این حال، آنها قادر به هدایت به سوی خدا نیستند... و علاوه بر این، هیچ ارتباطی با خدا نداشت. آنها می‌خواستند خودشان را به جای خدا اعلام کنند. بنابراین آنها رهبران کور کور بودند. در نهایت، هر دو معلمان و جانشین به خاک می‌افتند. مثال دوم که عیسی به ما می‌دهد در مورد رابط معلم با شاگردش است. دانش آموز نمیتواند بهتر از معلمش باشد. همانطور که او از معلمش آموخت، او نیز همان‌طور خواهد بود. او خود را هماهنگ با معلم خود هدایت می‌کند. سومین مثال عیسی در مورد چوب است که در چشم کسی است. اما همین کسی می‌خواهد برود و چوب را از چشم برادرش بیرون بیاورد. عیسی از یک غرور معنوی سخن می‌گوید که می‌تواند برای همه ما خطرناک باشد. هر کسی که خود را یک مسیحی در نظر می‌گیرد، به سرعت وسوسه می‌شود که به دیگران نگاه کند که هنوز مسیحی نیستند یا نمی‌توانند زندگی مسیحی را دنبال کنند. این به راحتی ممکن است که در ما رحمت از قدرت بخشش منتقل نمی‌شود، بلکه این کار را به دلیل اجبار می‌کنیم! عیسی به ما می‌گوید که باید گناه خودمان را ببینیم. برای همین علت است که ما باید گناه و اشتباهات خود را، به جای اشتباهات دیگران، ببینیم. هر رحمتی برای دیگران نیاز به این دارد که ما این رحمت و بخشش را در ابتدا تجربه کنیم.

در انجیل یوحنا اولین معجزه عیسی این است که او آب به شرب تبدیل کرد. کوزه‌هایی که از آن آب به دست می‌آمد، برای قانون یهودیان بود. این معجزه عیسی دو راه را روشن می‌کند. ما مسیحیان می‌توانم از کوزه عیسی کشید یا از قانون انسان. از این کلمات آشکار است که مسیح به ما دو راه زندگی معرفی می‌کند. یک جنس زندگی این است که کسی تنهایی از قدرت خود زندگی می‌کند. وقتی که من از قدرت خودم استفاده می‌کنم، به سرعت متوجه می‌شوم که شفقت و دلسوزی من برای دیگران محدودیت دارند. من حتی نمی‌توانم به مردم در محیط اطرافم عشق و مراقبت‌هایی که به آنها نیاز دارند را بدهم. و وقتی سعی می‌کنم، من مثل یک راهنمای کور هستم. اما بدتر از همه این است که چوب در چشم مان سایه در جلو راه من را می‌گیرد. من همیشه گناه خود و آسیب‌های شخصی خود را با خودم حمل می‌کنم. و همین آسیب‌ها و گناه باعث می‌شوند که من اشتباهات خود را در زندگی دیگران ببینم. از آنجا که من خودم وجدان گناهکار هستم، دیگران را نمیتوانم ببخشم. چون من خودم را نبخشیده‌ام، نمی‌توانم دیگران را ببخشم. کلمه کتاب مقدس برای بخشش، به معنای آزاد شدن است. و این دقیقاً همان چیزی است که برای انسانها خیلی سخت است. ما نمی‌

توانیم گناهان را فراموش کنیم. اشتباهات والدین ما، و هم اشتباهات که توسط همکاری که با ما کار کردند و همچنین اشتباهات دیگر اعضای کلیسا به شدت ریشه در روح من دارند. مشکل این است که من نمیتوانم خودم و دیگران را ببخشم. و به همین دلیل است که من آزاد نیستم. عیسی می خواهد ما را به راه کاملاً متفاوت معرفی کند. نکته این است که من قدرتی بر خودم ندارم، بلکه از قدرتی خداوند زندگی ها کنم. مسیحی بودن به این معنی نیست که من تنها در غسل تعمید به مسیح متوسل می شوم. مسیحی بودن یعنی به رسمیت شناختن تمام زندگی من به عیسی. و اعتراف می کنم که من به مسیح احتیاج دارم. مسیح که معلم و نجات دهنده من است. بدون مسیح من در گناه خود می مانم. من نمی توانم از این گناه بیرون بیایم. اگر چه امتحان کنم من آزاد نیستم، و به این علت نمی توانم برادر یا خواهر خود را به آزادی آزاد کنم. مسیح آمد تا ما را آزاد کند مسیح می خواهد به ما قدرتش را بدهد. من نباید این توهم را داشته باشم که بتوانم کاملاً بدون عیسی مسیح حرکت کنم. اما من می توانم از یک قدرت و از عشق بی نهایت، رحمت و بخشش آن استفاده کنم. چگونه این کار را انجام می دهد، ما داستان یوسف را به یاد می آوریم.

. یوسف پسر یعقوب توسط برادرانش به چاهی انداخته می شود. او در واقع بایستی کشته می شد. ولی او به مصری ها فروخته می شود. تا او تا آخر عمرش برای آنها کنیزی کند. او می بایستی برای برادران و پدرش یک شخص مرده به حساب می آمد. در آن زمان یوسف همه این بدبختی ها را تجربه کرده است. ولی یوسف راه آزادی و بخشش را در پیش می گیرد. او همین راهی را انتخاب کرد که عیسی را توصیف کرد. و بجای کشتن برادرانش، آنها را به اعمالشان مواجه می کرد. این عمل برای برادران یوسف کاملاً متفاوت بوده است. این گناهی که آنها با آن درگیر بودند آنها تا مدت های زیادی به همراه داشتند. حتی تا زمانی که همه چیز تمام شده بود و آنها در مصر در امنیت بودند. و حتی زمانی که یوسف آنها را بخشیده بود و پدر آنها مرده بود دوباره آن ترس همیشگی وجودشان را دربر گرفت. برادران این فکر را می کردند که یوسف بخاطر پدر است که به آنها کاری ندارد و الان که پدر مرده است او می تواند همه آنها را بکشد. آنها به این فکر افتادند که با یک دروغ کوچک جان خودشان را نجات دهند. و آن هم این بود که پدر قبل از مرگش سفارش کرده بود که یوسف بایستی برادرانش را برای همیشه ببخشد. آن زمانی که یوسف این سخن برادرانش را می شنود دوباره گریه می کند شاید او دروغ برادرانش را فهمیده بود. ولی یوسف یک چیزی را می توانست درک کند که برادرانش تا آن زمان نفهمیده بودند که این دست خدا است که در همه امور مابین آنها در جریان است. و من اسم این را بهترین موهبت روحی می نامم. و این را فقط آدم می تواند از خدا دریافت کند. وقتی که آدم بتواند در میان تمام بدبختی ها و ناامیدی ها و تنهایی ها دست خدا را ببیند این خودش یک معجزه است. یوسف می تواند دست خدا را در تمام دوران بدبختی هایش ببیند. و این اتفاق مقدس فقط مابین او و برادرانش اتفاق نمی افتد بلکه مابین او و خدا نیز رخ می دهد. با توصیف این داستان می توان فهمید که این همه تلخی ها از کجا سرچشمه پیدا می کند. ایا اینها همه کار خدا نمی باشد؟ عیسی امروز تو را صدا می زند تا تو برادر و خواهر خودت را ببخشی. زیرا او ما را بخشیده است و تو نباید هیچ چیز بد را در خود رشد دهی. عیسی می خواهد که همه چیز بد را از ما دور سازد. وقتی که عیسی من را بخشیده است من نیز آماده ام تا دیگران را ببخشم. تو نباید اجازه بدهی تا پلیدی به قلبت ورود کند. حال در انتها می گویم: « فیض روح القدس از باز مدد فرماید. دگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد.» آمین